

پرچم روزانه شماره ۱۵۶ سال یکم چهارشنبه ۷ مرداد ماه ۱۳۲۱

شیخ خزعل خان و کارهای او

- ۴ -

مزل در برابر این شکوه و دستگاه پادشاهی یک ناراحتی داشت و آن از رهگذر برادرش خزعل بود . چگونگی آنکه شیخ خزعل با آنکه از برادران کوچکتر او بود آرزوی جایگاه او را میداشت و یکبار هم با چند تنی از سران عشایر همراه گردیده قصد کشتن برادر را کرده بوده که خود در جایش بنشیند ولی قضیه کشف شده و کاری از پیش نرفته بود .

مزل این کینه او را در دل میداشت و سختگیری بسیار با او مینمود و کسی چه داند که قصد کشتن او را هم نداشت .

در سال ۱۳۰۳ که نویسنده این تاریخچه در خوزستان بودم روزی در مجلسی که با شیخ خزعل خان بودیم

شیخ در میان گفتگو یاد آنروزها را کرده چنین میگفت : « چندان ترس از برادر خود داشتم

که هر بامدادی با این اندیشه از رختخواب بیرون می آمدم که امروز

پایان زندگی من خواهد بود . شب نیز که بدرون رختخواب میرفتم

امید زنده ماندن تا بامداد را هم نداشتم . این بود که در بیست و چند

سالگی از هجوم اندوه مانند پیران سالخورده موهای سرم سفید

گردید . »

باری مزل و خزعل ده سال کمابیش با این حال که هر یکی دل از ترس و کینه آن دیگری پر داشت بسر

دادند و سرانجام پیش از آنکه مزل بخزعل چاشت خورد خزعل برو شام خورد . باین معنی که با چند تن از

غلامان خود همراه گردیده بار دیگر قصد کشتن برادرش را کرد و روز نخست محرم سال ۱۳۱۵ بهنگامیکه مزل

از کوشک فیلیه پایین آمده میخواست سوار بلم گردد آماج تیر تفنگش گردانیده از پای درآوردند .

بدینسان مزل با دست برادر خود کشته گردید . لورد کرزن مینویسد : مزل پانزده زن داشت ولی پسری

نداشت مادام دیولافوا نیز از اندرون او که خود دیده گفتگو میکند و از یک زن چرکس او بنام ترکان خاتون که

در تفلیس و استانبول بزرگ شده و زبانهای روسی و ترکی و فارسی و عربی را نیک میدانسته سخن میراند و

تصویر او را در میان یاد داشتهایش میآورد .

]



شیخ خزعل

[

« زمانیکه زیر سایه برادرش شیخ مزعل میزیست »

پس از کشتن مزعل شیخ خزعل جانشین او گردید و بهمه دارایی او از پول و املاک و جواهر و کشتی دست تملک گذاشت . سران محیسن و دیگران بی آنکه ناخرسندی نمایند گردن بحکمرانی او گزاردند . از تهران نیز دربار مظفرالدین شاه بی آنکه بازخواستی نمایند و یا چون و چرایی کنند همان سمت سرحداری خوزستان و حکمرانی محمره و امیرتومانی فوج و لقب معزالسلطنه را برای این فرستادند و آن رفتاری را که با مزعل میکردند با این کردند . انگلیسیان نیز باین همان جایگاه را گزاردند .

چیزیکه بود خزعل در این اندازه نایستاده آرزوهای دیگری برخاست و هر زمان بفرزونی شکوه و دستگاه و دارایی کوشید . و چون مرد هوشیاری بود دانست که با دربار مظفرالدین شاه چه رفتاری کند . یکی از زیرکیهای او این بود که کسی را از نزدیکان خویش با پولهای گزافی بتهران فرستاده او را نگهبان دربار ساخت که با

صدراعظم هایی که میآیند و میروند رابطه پیدا کند و با پول و یا هدیه دیگری کسانی را از درباریان پشتیبان شیخ سازد و بکارهای او پیشرفت دهد . چنانکه میرزا علی اصغرخان اتابک یکی از پشتیبانان او بود . از این رو حکومت او را در محمره و فلاحیه از تابعیت بحکومت خوزستان معاف گردانید که یکسره با تهران سر و کار داشت سپس هم حکومت اهواز را باو داد . نیز در سال ۱۳۱۹ همه زمینهای این ور و آن ور رود کارون را که خالصه دولت و خود زمینهای بسیار مفصلی بود با چند دیه دیگر با فرمان شاه باو واگزاردند . اینها همه در نتیجه هواداری اتابک بود . نیز خزعل با نظام السلطنه مافی که یکی از وزیران بنام آنزمان بود و درخوزستان نیز سالها فرمان رانده بود خویشی کرده دختر او را بزنی گرفت . همچنین دختر برادر عین الدوله را زن خود گردانید . با این خویشاوندی ها هواداران مهمی در دربار برای خود آماده گردانید . این بود کار او روز بروز بالاتر میگرفت چنانکه بجای معزالسلطنه لقب « **سردار اقدس** » برایش فرستادند و رتبه نظامیش را از امیرتومانی

« **بامیر نویانی** » بالا بردند .

پرچم روزانه شماره ۱۵۸ سال یکم شنبه ۱۰ مرداد ماه ۱۳۲۱

شیخ خزعل خان و کارهای او

- ۵ -

یکی از حوادثی که در همان ابتدای کار بر شکوه و بزرگی خزعل افزود این بود که در سال ۱۳۱۶ (قمری) شیخ جعفر شیخ المشایخ فلاحیه از پرداختن مالیات خودداری نموده با دولت نافرمانی آشکار ساخت .

والی خوزستان که در واقع حاکم شوستر و دزفول و رامهرمز بیش نبود لشکر بر سر او برده او را دستگیر ساخت و مریعی نامی را بجای وی « شیخ المشایخ » گردانید . لیکن چون در این هنگام شیخ خزعل خان کوشش داشت که فلاحیه نیز در دسترس او باشد و از آنسوی مریعی با دست کسانی کشته گردیده میرزا علی اصغرخان اتابک فرمان شیخی فلاحیه را برای خزعل فرستاد و بدینسان خانواده حاجی جابر جانشین خانواده شیخ المشایخها گردید و شیخ خزعل بهمگی عشیره های کعب ریاست یافت و این یک جایگاه بزرگی در پیش عربها بود .

لیکن هنوز دیگر عشیره ها در زبردست والی خوزستان (یا حاکم شوستر) بودند که مالیات خود را باو می دادند و عادت چنین بود که هر سالی یکبار والی خوزستان بحویزه می رفت و همگی مشایخ بانجا در می آمدند و هر یکی مالیات عشیره خود را میپرداختند . ولی در زمان مظفرالدین شاه همینکه دو سه سالی از پادشاهی او گذشت دولت بسیار ناتوان گردیده و در همه جا گردنکشان بگردنکشی افزودند . در خوزستان نیز رشته از هم گسیخت و نا امنیهای سختی پیدا شد . از جمله در شوستر که آنروز پایتخت خوزستان شمرده میشد آشوب پدید آمد و رشته بدست « آغاوات » افتاد .

این آغاوات (یا آقاها) داستان درازی داشته . اینها از زمان کریمخان زند پیدا شده و کویهای شوستر را در میان خود تقسیم کردند که در هر کویی یک آغایی فرمان میراند و برای خود دیوانخانه داشت و تفنگچیانی داشت . کویها در میانه سرحدی داشتند و سنگرهایی داشتند ، هر چند زمان یکبار شهر را بهم زده و با یکدیگر بزد و خورد برمیخواستند . شهر کوچک شوستر که همه مردم آن از زن و مرد و بزرگ و کوچک بچهار ده هزار تن نمیرسیده (از روی سرشماری که در زمان ناصرالدین شاه کرده شده) بدوازده بخش شده و هر بخشی - یا بهتر گویم هر کویی - برای خود استقلال داشت .

هر زمان که دولت توانا میگردید و یک حکمران کاردانی بخوزستان میفرستاد این آغاوات پی کارهای خود میرفتند و هر زمان که دولت ناتوان میگردید اینان با شوب برخاسته هر کسی در کوی خود با استقلال فرمان میراند .

در زمان مظفرالدین شاه نیز اینها سر بر آوردند و نیرومند گردیدند و رفتارشان با حکمرانان که از تهران می آمدند این بود که چون یک حکمرانی میرسید نخست فرمانبرداری آشکار ساخته آرام می نشستند ولی سپس فرصت یافته یک روزی می شوریدند و او را با رسوایی بیرون میکردند و در چنین هنگامها گاهی دولت سرکوب آن اشرار را بشیخ خزعل محول میکرد و او فرصت را غنیمت شمرده یکدسته از کسان خود را بر سر شوشتر میفرستاد که بهواداران شیخ مهربانی و پشتیبانی نمایند و بدیگران گزند و آسیب رسانند و بدینسان نفوذ او در شوشتر را بیشتر گردانند - بارها اینگونه وقایع رخ میداد و باعث پیشرفت مقاصد شیخ میشد همچنین درباره اعراب هر کدام که نافرمانی مینمودند شیخ هواداری نشان داده و یکدسته از عربهای خود را همراه سپاهیان دولت بر سر آنان میفرستاد که در بیرون کمک بدولت مینمودند و در درون پیشرفت نفوذ شیخ میکوشیدند . گاهی نیز یک عشیره ای چون مالیات نمیداد شیخ بدولت پیشنهاد میکرد که مالیات آن عشیره را جزو جمع او گردانند و دولت این پیشنهاد را با خشنودی می پذیرفت و از آنسوی شیخ همان را وسیله قرار داده شیخ آن عشیره را بر کنار ساخته یکی از کسان خود را بانان شیخ بر میگماشت و بدینسان آن عشیره را زیر دست خود میگردانید .

پرچم روزانه شماره ۱۵۹ سال یکم یکشنبه ۱۱ مرداد ماه ۱۳۲۱

شیخ خزعل خان و کارهای او

- ۶ -

از این تسلط بعشایر ، شیخ خزعل دو استفاده میکرد : یکی آنکه دایره فرمانروایی خود را وسیعتر میگردانید ، و دیگری اینکه از مالیات آنها استفاده میبرد زیرا چند برابر آنچه بدولت میپرداخت از ایشان میگرفت و از این راه دارایی شیخ روز افزون بود . بخصوص بااستفاده ای که از نخلستانهای کناره های رود کارون که دولت باو واگزارده بود و این بهره مالکانه گزافی از نخلکاران میگرفت میبرد و در این باره از ستم و اجحاف نیز خودداری نمینمود .

شیخ خزعل حرص بحکومت و حرص بدارایی را در یکجا داشت و بزیردستان خود سختگیری بی اندازه میکرد و دار و ندار ایشان را از دستشان میگرفت و در نتیجه این سختگیریها مردم از او ناخشنود بودند و در سال ۱۳۲۰ (قمری) سه تن مشایخ نصار و ادریس و مقدم (مجدم) که سه تیره از عشایر کعب میباشند و در جزیره الخضر نشیمن دارند چون از بیداد شیخ بستوده آمده بودند با هم بگفتگو پرداخته پیمان بستند و سوگند خوردند که شیخ را از میان بردارند . لیکن یکی از ایشان سوگند خود را شکسته چگونگی را بشیخ آگاهی فرستاد و شیخ چهار تن از مشایخ را دستگیر کرده بزندان فیلیه انداخت که در آنجا بودند تا هر یکی بنوبت خود بدرود زندگی گفتند .

این زندان فیلیه داستانی داشت و آن اینکه (بگفته خوزستانیان) کسی را که بآنجا میبردند و در یک حجره ای بتنهایی یا با کس دیگری جا میدادند در عوض آنکه نگهبانانی بوی گمارند در آنجا را با خشت و آجر میگرفتند و تنها یک دریچه کوچکی باز میگذارند که از آنجا روزانه نان و آبی رسانند و آن زندانی همچنان میماند تا مرگش فرا میرسید . این بود شنیدن نام زندان فیلیه تن هر کس را می لرزاند و از این رو گاهی آن را « باستیل خوزستان » میخواندند .

در این میان در سال ۱۳۲۴ در ایران جنبش مشروطه برخاست و چنانکه خوانندگان میدانند در نتیجه این جنبش میان دولت و توده کشاکش افتاد و سالها هر دو گرفتار یکدیگر بودند و سپس نیز چون آرایخواهان چیره درآمدند و محمدعلی میرزا را برانداختند و یک دولت نیرومند آزادیخواه بروی کار آمد این نیز دچار کشاکشهای سیاسی شد و در نتیجه التیماتوم از میان رفت و پس از التیماتوم دولت بی اندازه ناتوان گردید .

این پیش آمدها همه بسود شیخ خزعل خان بود زیرا از گرفتاری پایتخت استفاده مینموده در خوزستان باستوار ساختن بنیاد فرمانروایی خود و افزودن بشکوه و دارایی کوشید ، و با آن وسیله ای که در دست داشت و هر عشیره ایکه مالیات نمیپرداخت از دولت خواستار میگردد مالیات آنرا جزو جمع این گردانند بهمۀ عشایر عرب خوزستان - از اعراب حویزه ، و بنی طرف ، و آل خمیس ، و آل کثیر که بسیارند - چیره گردیده و اختیار

همگی ایشان را بدست خود گرفت و مشایخ همه اینها را دستگیر کرده یا بزندان سپرد و یا کشت و بجای آنها کسی را از بستگان خود بشیخی برگماشت - آل کثیر که از آغاز در آمدن خود بخوزستان بکسی گردن نگزارده بودند شیخ آنها را نیز زیردست خود گردانید .

در واقع اختیار سراسر خوزستان باو سپرده گردید . زیرا حکومت محمره و ناصری را بفرمان دولت در دست داشت ، آبادان که آن هنگامها رو بآبادی گزارده با دست شرکت نفت شهری شد آن نیز بعنوان آنکه بخشی از محمره است بشیخ سپرده گردید . عشایر عرب چه در فلاحیه و چه در حویزه و چه در دیگر جاها بعنوان مالیات پردازی در زیردست او بودند . بحکمرانی که از تهران بنام والی خوزستان فرستاده میشد تنها در شوشتر و دزفول و رامهرمز دخالت توانستی داشت و در این سه شهر نیز نفوذ شیخ بهمه چیز غالب بود و بزرگان و سردستگان همه جیره خواران او بودند و از این رو یک حکمران جز این نتوانستی کرد که از روز نخست خود را پناه شیخ کشد و با زبان حال خود را نوکر و فرمانبردار او نشان دهد و در واقع جز بمصالح شیخ نکوشد . با چنین تدبیری بود که یک حاکم میتوانست چند مدتی بماند . و اگر نسبت بشیخ چاپلوسی و فروتنی بیشتر میکرد از صله و هدیه های او بهره نیز توانستی گرفت . شیخ در چنین موقع ها دست بازی داشت و برای پیشرفت مقاصد خود دهش های بزرگی مینمود .

]



[شیخ خزعل « در روزهای جوانی »